



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۰۱
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾			
عنوان ۴	تفسیر واژه «رب»			
عنوان ۵	فلسفه رشد اموال با زکات			
عنوان ۶	تفاوت مشترک لفظی و معنوی			
عنوان ۷	دلایل ربوبیت خداوند در قرآن			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در واژه «رب» بود. در جلسه گذشته، به نکته‌ای اشاره کردیم که امروز آن را تصحیح می‌کنیم. گفتیم یک «ربو» داریم و یک «ربب»؛ اما واژه «رب» ربطی به ریشه «ربو» ندارد؛ اما «ربی» نداریم و تا جایی که فحص کردم، در زبان عرب، چنین واژه‌ای نداریم و همین «ربو» است که گاهی واو آن با اعلال، تبدیل به یاء می‌شود؛ یعنی وقتی می‌گوییم «تربیه» در حقیقت همین «تربوه» است که با اعلال، تبدیل به «تربیه» شده؛ چون واو ماقبل مکسور، به یاء، تبدیل می‌گردد.

پرسشگر: ...

معظم‌له: نه «ربب» بلکه «ربو». ما می‌گوییم یک «ربب» داریم و یک «ربو». تربیه از «ربو» است نه از «ربب». ریشه تربیه، از «ربو» است که به معنای رشد و نمو به کار می‌رود و اصلاً به معنای فزونی است؛ لذا «ربا» را هم در برخی رسم الخط‌های قرآنی، با واو و به صورت «ربوا» نوشته می‌شود. این به همین دلیل است که می‌خواهند بگویند اصل الف، واو بوده و بعد تبدیل به الف شده. پس اصل «ربا»، «ربو» و به معنای فزونی است. در آیه کریمه سوره روم می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لِّیَرْبُوَا فِی أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا یَرْبُوَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾^۱

«مضعفون» یعنی آنچه که چند برابر می‌شود. این از نکات عجیب فقه اسلامی ماست که می‌گوید اگر زکات بدهی، مال رشد می‌کند و رشد حقیقی با پرداخت زکات است نه با افزودن بر مال با غصب اموال دیگران. این تعبیر، بسیار بلند است: ﴿وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لِّیَرْبُوَا فِی أَمْوَالِ النَّاسِ﴾؛ شما می‌خواهید مالتان را با اضافه کردن اموال مردم بر آن، رشد دهید؛ درحالی‌که این اصلاً رشد نیست؛ بلکه سرقت مال دیگران است. شما مال مردم را گرفته‌اید و به مال خودتان اضافه کرده‌اید.

مال جامعه، افزایش نیافته و نمو نکرده، بلکه رشد حقیقی، زکات است. وقتی زکات می دهید، منشأ رشد سرمایه اجتماعی جامعه می شود: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوًا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوًا عِنْدَ اللَّهِ»؛ این نزد خدا رشد حقیقی نیست؛ یعنی چنین نیست که مال، تولید مثل کرده باشد؛ نه، شما با مال دیگری، مال خودتان را افزون کرده اید و اگر بخواهید مالتان رشد حقیقی کند، با پرداخت زکات، حاصل می شود.

فلسفه رشد اموال با زکات

اما چرا زکات، مایه رشد حقیقی است؟

اگر بخواهید درخت رشد حقیقی پیدا کند، اضافه هایش را هرس می کنید و هرس، منشأ رشد حقیقی آن می شود یا وقتی علف های هرز را از باغ و بوستانتان جدا می کنید، منشأ رشد گیاه می شود. یک نوع رشد حقیقی در مال، از این طریق است و کسی که زکات می دهد، به این می ماند که مالش را هرس می کند، و این، منشأ رشد حقیقی مال می شود. این چه قانونی در پشت سر خود دارد؟ این واقعاً نیاز به یک تحقیق میدانی دارد چون قانون، در پشت سر آن است و خدا می فرماید: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ» اگر کسی می خواهد مالش را چند برابر کند، راهش پرداخت زکات است.

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ»؛ اما چرا «یربی»؟ این طبق قانون است. «یربی» نیز در اینجا به معنای فزونی یافتن است. پس «ربا» یا «ربو» به معنای نمو، رشد، افزون شدن و فزونی است. تربیه نیز از همین باب است و تربیت کردن یعنی رشد دادن و بالندگی بخشیدن به مربّ و تربیت شده. این غیر از مسأله «رب» است که از «ربب» گرفته شده. «رب»ی که از «ربب» گرفته می شود، جامع معنایش اختیار تام در تصرف بر شیء است؛

تفاوت مشترک لفظی و معنوی

لذا حتی در معانی مشترکه ها نیز در فرق بین مشترک لفظی و مشترک معنوی گفته ایم که مشترک لفظی آن است که بین یک معنا و معنای دیگر، جامع مشترک وجود نداشته باشد. مثلاً می گوئیم لفظ «عین» مشترک لفظی بین عین جاریه و عین باصره است؛ یعنی بین چشم بینا و چشمه جاری، ولی این جا وجه مشترکی بین این دو معنا نیست. پرسشگر: هر دو جاری هستند.

معظم له: «عین» یعنی چشمه. چشمه، «عین» است. وقتی گفته می شود «عین»، گاهی به معنای چشمه است و گاهی به معنای چشمی که با آن می بینیم (چشم باصره). این لفظ، مشترک است؛ چون در آن، هیچ وجه مشترکی بین دو معنا وجود ندارد؛ لذا مشترک لفظی است؛ یعنی مابه الاشتراک این دو معنا، فقط در لفظ است؛ اما در معنا مابه الاشتراک ندارند. اما اگر مشترک، معنوی باشد، در خود معنا مابه الاشتراک دارند. اکنون اگر لفظی داشتیم که در چند معنا به کار برده می شود؛ اما این معانی ای که این لفظ در آنها به کار برده می شود، یک وجه مشترک معنایی داشته باشد؛ مثل «رب» که ابن منظور درباره آن گفته است: «وَحِكْيٍ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ اللُّغَةِ أَنَّ الرَّبَّ يُطْلَقُ فِي اللُّغَةِ عَلَى الْمَالِكِ وَالسَّيِّدِ الْمُدَبِّرِ وَالْمُرَبِّي وَالْقَائِمِ وَالْمُنْعِمِ» یا در جای دیگر از ابن انباری نقل می کند که «يَكُونُ الرَّبُّ الْمَالِكُ وَيَكُونُ الرَّبُّ السَّيِّدُ الْمُطَاعُ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَيَسْقِي﴾

رَبُّهُ حَمْرًا^۱ آي سَيِّدُهُ، وَيَكُونُ الرَّبُّ الْمُصْلِحَ^۱. تمام این معانی، یک وجه مشترک دارند و آن، اختیاردار بودن بر یک شیء است که مسئولیت تأمین مصالح آن را برعهده دارد و لذا گفتیم در خود معنای «رب»، ولایت بر شیء، نهفته است. «رب الشیء» یعنی اختیار آن به دست اوست و او اختیاردار آن است؛ یعنی عهده دار تأمین منفعت اوست و این مسئولیت او در قرآن کریم به دو بخش تقسیم شده است:

- دفع مضار؛
- تأمین منافع؛

یعنی وقتی گفته می شود «رب» به معنای کسی است که عهده دار تأمین منافع طرف و دفع مضار از اوست و صاحب اختیار او در این جنبه، محسوب می شود. حتی در قرآن کریم هم در بسیاری از آیات، «ولی» و «نصیر» در کنار هم آمده اند؛ یعنی ما ولی ای داریم که عهده دار جلب منفعت و دفع مضار است و هر جا ولایت آمده، معنایش همین است؛ لذا ولی، عهده دار تأمین مصلحت مولی علیه است.

در فلسفه سیاسی اسلام نیز همین را می گوئیم که یکی از امتیازات فلسفه سیاسی اسلام، این است که حاکم این نیست که مثلاً هر کار بخواهد بکند، بر محکوم بتواند انجام دهد؛ چون استبداد این است که حاکم هر چه دلش می خواهد و هر تصرفی که به نفع هوای خودش باشد، در محکوم، انجام می دهد. ضد استبداد چیست؟ این است که آنچه را که منفعت محکوم است، تأمین می کند و آنچه به او آسیب می رساند، از او دفع می کند. این کار اصلی حاکم است؛ و لذا همه کارهای حکومتی حاکم، در این دو بخش و تحت این دو مقوله، گنجانده می شود. این همان مفهوم «رب» است و «رب الشیء» بدین معناست. این معنا با مصلح، منعم، مالک و همه معانی دیگر «رب»، سازگاری دارد و آنچه در این معانی، مشترک است، همین است که تأمین کننده مصالح او و دفع کننده مضار از اوست و به تعبیر دیگر، صاحب اختیار او در تأمین منافع و دفع مضار است و علت این که صاحب اختیار است، همین است که تأمین منافع و دفع مضار می کند و به عبارت دیگر، عهده دار مصالح و دفع مضار از اوست و این، «رب الشیء» است.

پرسشگر: ...

معظم له: تأمین کننده منافع و دفع کننده مضار است. البته ممکن است رشد و نمو هم از این طریق، تأمین شود.

پرسشگر: ...

معظم له: یکی از نتایجش همین است، منتها مرتبی ممکن است صاحب اختیار مطلق آن مرتبی نباشد که هر کار بخواهد، در چهارچوب تأمین مصالح و دفع مضار، هر کار که بخواهد بکند؛ ولی «رب»، صاحب اختیار مطلق است.

پرسشگر: اختیارش بالذات است یا بالغیر؟

معظم له: این بحث دیگر است. آری، آن که بالذات، این اختیار را دارد، خدای متعال است؛ چون خالق است. بله، خدای متعال این اختیار را بالذات دارد؛ اما غیر او نمی تواند چنین اختیار بالذاتی داشته باشد مگر اینکه صاحب اختیار اصلی، این اجازه را به او بدهد؛ وگرنه تصرف در مالا يجوز التصرف فیه می شود که در مباحث فقه سیاسی و مباحث فقهی گفته ایم که انسان حتی حق مطلق تصرف در خودش را هم ندارد. این یکی از مهم ترین تفاوت ها میان نگاه اسلام با نگاه

۱. لسان العرب؛ ذیل ماده «رب».

مکاتب لیبرالی، سکولاریستی و به طور کلی، مکاتب غیرالهی است و آن، اینکه ما برای انسان، یک صاحب اختیار قبلی قائلیم؛ یعنی قبل از این که انسان صاحب اختیار خودش باشد، یک صاحب اختیار فوقانی وجود دارد که اگر خود انسان هم اختیاری در خودش دارد، آن را از صاحب اختیار اصلی گرفته؛ و لذا انسان، به طور کل، مختار نیست تا هر کاری که می خواهد، در حق خودش بکند و مثلاً خود را بکشد یا چیزی را که برایش ضرر دارد، انجام دهد. چنین حقی ندارد؛ چون خودش خودش را نیافریده است.

دلایل ربوبیت خداوند در قرآن

خلاصه این که، در قرآن کریم، اصلی مهم وجود دارد که بعد در مباحث تفصیلی می گوییم. می گوید: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ»^۱؟ این «خلق الرزق» را مبنای ربوبیت حق می داند. «رب»، کیست؟ اگر آیات کریمه قرآن را ملاحظه کنید، در جایی که به ربوبیت خدا اشاره شده، چه دلیلی برایش بیان گردیده؟ مثلاً آیات سوره نحل می فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ»^۲ و نه تنها «لا یملک»، بلکه «وَلَا يَسْتَطِيعُونَ» اصلاً نمی توانند. در موارد بسیاری در قرآن، مثل مناقشات حضرت ابراهیم علیه السلام با پدرخوانده اش می خوانیم که «قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ»^۳. عبادت باید عبادت «رب» باشد، «رب» کیست؟ آن است که «ينفعكم» و «يضرکم» و «يدفع عنکم الضرر».

در سوره ابراهیم علیه السلام این نوع از مناقشه بین ایشان و پدرخوانده اش بسیار روشن است و در جاهای دیگر هم بیان شده. این مناقشه به صورت مفصل در سوره شعراء آمده و می فرماید:

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظُلُّ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ * إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۴؛

دلیلشان این بود که از آباء مان تقلید می کنیم؛ درحالی که دلیل ندارد، پس چرا آنها را می پرستید؟ ما خدا را می پرستیم، چون هم نفع ما به دست اوست هم ضرر ما. او از ما دفع ضرر می کند و به ما منفعت می رساند و اصلاً هر چیزی که نفع و ضرری داشته باشد، به دست خداست؛ لذا در ادامه می فرماید:

«قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِيَ الْإِلَهِ الْعَالَمِينَ»^۵؛

بعد، «رب العالمین» را چطور توصیف می کند؟

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ»^۶؛

تنها خلق هم نیست؛ بلکه هم مرا از عدم می آفریند و هم بعد از خلق، مرا هدایت می کند:

۱. سوره فاطر: ۳.

۲. سوره نحل: ۷۳.

۳. سوره انبیاء: ۶۶.

۴. سوره شعراء: ۶۹ - ۷۴.

۵. همان: ۷۵ - ۷۷.

۶. همان: ۷۸.

﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾^۱؛

این معرفی «رب» است.

در سوره مریم نیز به این داستان، اشاره شده و علت اینکه داستان آن حضرت در چند جای قرآن، ذکر شده، یکی این است که تبیین توحید الهی و توحید در ربوبیت، به خوبی بیان شده است. در سوره مریم نیز می خوانیم:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً^۲؛

پرسشگر: ...

معظم له: اختیاردار است و می تواند قبول نکند؛ ولی کار او این است.

پرسشگر: ...

معظم له: تأمین منافع و دفع مضار در دو عرصه است؛ در عرصه تکوین، بله، اختیارش به دست بشر نیست و خدا در این عرصه، دفع مضار و جلب منافع می کند؛ اما در عرصه تشریع گفته که من را به ربوبیت بپذیر تا برایت تأمین منافع کنم. چطور مراقب قبول کنی؟ یعنی قانون مرا بپذیری و در برابر امر و فرمان من خاضع شوی و به آنچه من می گویم، عمل کنی. تأمین منافع و دفع مضار از چه طریقی است؟ از طریق عمل به فرمان او یعنی پذیرش ربوبیت اوست و پذیرش ربوبیت او یعنی خضوع برای امر و نهی او. در عالم تشریع، چنین است اما در عالم تکوین، خدا کار خود را می کند؛

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری»

در ادعیه هم زیاد داریم که ائمه اطهار علیهم السلام با این بیان در پیشگاه خدا عرض نیاز می کنند که: «پروردگارا، تو همه رانان و آب می دهی و...». در دعای بعد از نماز «جعفر طیار» در روز جمعه، این مضمون به خوبی بیان شده است که به پیشگاه حضرت حق، عرضه می شود: «کسانی هم که تو را نمی پرستند، منافعشان را تأمین و مضار را از آنان دفع می کنی.»

این همان مطلبی است که سعدی هم در شعر معروفش به آن اشاره کرده:

«ای کریمی که از خزانه غیب *** گبر و ترسا وظیفه خور داری»

در دعای بلند بعد از نماز «جعفر طیار» عرضه می داریم:

﴿وَأَنِّي لِخَلْقِكَ كُنُهُ مَعْرِفَةٍ مَجْدِكَ وَأَيَّ زَمَنٍ لَمْ تَكُنْ مَمْدُوحًا بِفَضْلِكَ مَوْصُوفًا بِمَجْدِكَ عَوَّادًا عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِجَلْمِكَ﴾ شاهد ما اینجاست: «تَخَلَّفَ سُكَّانُ أَرْضِكَ عَنْ طَاعَتِكَ فَكُنْتُ عَلَيْهِمْ عَطُوفًا بِجُودِكَ جَوَادًا بِفَضْلِكَ عَوَّادًا بِكْرَمِكَ» این جمله، بسیار والاست که می گوید ساکنان زمین، همه از تو عصیان می ورزند؛ ولی تو کار خود را انجام می دهی؛ بر آنان باران می فرستی و... یعنی در جهان تکوین، خدا در آنچه مربوط به جهان تکوین است، تأمین منافع و دفع مضار می کند و مشغول کار خویش است؛ ولی در بخشی که به خود انسان، واگذار شده، به او اختیار داده اند که از روی آگاهی و معرفت، راه خود را پیدا کند.

پرسشگر: ...

معظم له: ما گفتیم به معنای کسی است که برای تأمین منافع و دفع مضار، اختیاردار است و او «ربّ الشیء» است. اما گاهی «رب»، «رب ادعایی» است و کسی که جلب منافع و دفع مضار می کند، یکی از لوازم مالکیت، همین است. اگر شما مالک باشید، با ملک خود چه می کنید؟ از آن نگهداری می کنید؛ اگر خراب شود، اصلاحش می کنید، اگر بتوانید آن را رشد دهید، چنین می کنید و اصل کار مالک همین است؛ لذا مالک به این لحاظ که تأمین کننده منافع مملوک خود و دفع کننده مضار از آن است، «رب» محسوب می شود. به عبارت دیگر، هر مالکی، «رب» است؛ چون تأمین منافع و دفع مضار می کند؛ لذا به مالک هم «رب» گفته می شود.

خلاصه، شیرۀ معنای ربوبیت، این است. لذا ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ آن «رب العالمین» که تأمین کننده منافع و دفع کننده مضار از ماست، شایسته این حمد و ستایش است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين